
عاملیت انسانی و گفتمان انقلاب اسلامی ایران (تبیین جامعه شناختی عاملیت انسانی و تحولات معنایی آن از خرداد ۷۶ تا خرداد ۸۹)

دکتر بهرنگ صدیقی*، حسن نظری**

چکیده

این مقاله برگرفته از پژوهشی است که هدفش بررسی و تبیین جامعه شناختی عاملیت انسانی در گفتمان انقلاب اسلامی ایران با تأکید بر دوره تاریخی خرداد ۱۳۷۶ تا خرداد ۱۳۸۹ بوده است. با این هدف مفهوم «انسان» را محور بررسی قرار داده‌ایم. و تغییر و تحول آن را در گستره منظومه معنایی دو گفتمان اصلاحات و محافظه کار با تکیه بر نظریه گفتمان و روش تحلیل انتقادی گفتمان در پنج دوره حساس از این دوران بررسی کرده‌ایم. در این راه با محور قرار دادن اندیشه مسلط و عاملیت بخش هر دوره در قالب تحلیل درون متنی و تشخیص راهبردهای گفتمانی با شناخت و بررسی نظام زبانی و معنایی، متون و گفتارهای عمده سیاسی اندیشه رقیب را در قالب تحلیل بینامتنی بررسی کرده‌ایم تا فضای گفتمانی و تولید ایدئولوژیک رقیب را شناسایی و برای شناخت بستر و زمینه اجتماعی که این گفتمان‌ها در درون شان تولید و هژمونی یافته‌اند، در هر دوره در قالب تحلیل برون متنی به بررسی زمینه تاریخی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پرداخته‌ایم. همچنین در تبیین معنایی عاملیت سوژه مطلوب هر دوره با تکیه بر نظریه گفتمان و همچنین نظریه‌های مطرح در خصوص عاملیت انسانی به تبیین نظری از منظر عاملیت/ ساختار پرداخته‌ایم.

این تبیین در پایان انواعی از تیپولوژی سوژه مطلوب را در دوران مورد بررسی در قالب افق گفتمانی هر دوره به روی ما گشوده است. که عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از: سوژه آزادی خواه انسان مدار، سوژه قانون گرای استبداد گریز، سوژه عدالت طلب مذهب مدار، سوژه تکلیف مدار آزادی گریز و سوژه مقاوم استبداد ستیز. نهایتاً با بهره گیری از امکان تطبیقی برای تبیین و درک بهتر عاملیت انسانی در گفتمان انقلاب اسلامی ایران، مؤلفه‌های عمده هر دوره را در این خصوص مطرح و جمع بندی کرده‌ایم.

کلید واژه‌ها

عاملیت، گفتمان، قدرت، زبان، انسان.

* عضو هیأت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، دانشکده علوم اجتماعی، رودهن، ایران.
** کارشناس ارشد جمعیت شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، ایران.

مقدمه

انسان همواره در طول تاریخ کانون مرکزی بسیاری از تحولات بوده است و به همین سبب موضوع بسیاری از مکاتب و مشرب‌های دینی و غیردینی و سیاسی و غیرسیاسی و... نیز بوده است. اما این کانونی بودن اهمیت موضوع انسان به معنای کانونی بودن قدر و منزلت و شأن انسان نبوده است. به عبارتی این دو لزوماً همپای یکدیگر پیش نرفته‌اند. هر چند که بسیاری از نقاط عطف و تحولات تاریخی با موضوعیت انسانی و با ادعای نجات انسان و احیای دوباره آن رخ داده‌اند، این تنها جلوه ظاهری، عینی، شعارگونه و سطحی این تحولات با استفاده از ابزارهای مشروعیت‌ساز فکری و فرهنگی و ایدئولوژیک بوده است و تنها با غور در پس این نقاب است که می‌توان به کالبد شکافی عناصر درونی آن پرداخت و همچون غواصی در قعر دریا در حد سعی و غور خویش طرفه‌ای بر بست و ماهیانی از جنس معانی صید کرد.

هر انقلابی در دنیا با توجه به خاستگاه خود، نه تنها سرنوشت یک ملت را به لحاظ تاریخی تغییر می‌دهد، بلکه شالوده‌های درونی از جمله مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و... را نیز در سطوح خرد و کلان دگرگون می‌سازد. به نحوی که روح برخی از رادیکال‌ترین این انقلاب‌ها تا عمق جان و قلب افراد رسوخ می‌کند و مسیر نگرش آنها به زندگی را نیز تعیین می‌کند.

«انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای شگرف و آخرین انقلاب قرن بیستم بود که بیست سال آخر این قرن را تحت الشعاع خود قرار داد. انقلاب اسلامی ایران، همان طور که فوکو گفته است: «انقلابی در عصر بی روح» بود. این انقلاب ریشه‌های اقتصادی و سیاسی صرف نداشت؛ انقلابی فرهنگی بود که ریشه‌های آن به سنت و فرهنگ دیرین ایران اسلامی باز می‌گشت و تأثیراتی عمیق بر پیکر اجتماع ایران در دوران معاصر بر جای گذاشت. این انقلاب فرهنگی تنها نظام سیاسی را دگرگون نکرد، بلکه تحولی عمیق در فرهنگ به وجود آورد. انسان‌هایی جدید ساخت، شیوه‌های رفتاری و اندیشه‌ای جدیدی برای انسانها تولید کرد، و بر این اساس، به تولید دانش‌هایی جدید در ساحت علوم انسانی پرداخت.» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۴).

«از نقطه نظر مطالعات فرهنگی، گفتگو از تحولی بنیادی و ظهور نقطه عطفی تاریخی، بدون ملاحظه ساختارها و امکانات تحولی در عرصه فرهنگ می‌تواند گمراه کننده باشد. متغیرهای جامعه شناختی با واسطه فرهنگ و نظام و ذخایر معنایی می‌تواند به تحول در نهادهای اجتماعی و سیاسی بیانجامند.

جامعه‌شناسان، تحول در عرصه فرهنگ به تبع متغیرهای جامعه‌شناختی را مسلم می‌انگارند، در حالی که مطالعات فرهنگی این اصل پیش‌انگاری شده را مورد تردید قرار می‌دهند. فرهنگ همواره با تحول در عرصه اجتماعی متحول می‌شود، اما این تحول براساس امکانات و

محدودیت‌های درونی عرصه فرهنگ تحقق یابد. این نکته به آن معناست که به جای تمسک به تعمیم‌های جامعه شناختی در زمینه تحولات اجتماعی و سیاسی، باید ممیزات ویژه و منحصر به فرد وضعیت مورد مطالعه را بررسی کرد.» (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۴: ۱۱).

با این وصف می‌توان گفت‌مان انقلاب اسلامی ایران را وضعیت منحصر به فردی دانست که زمینه بسیاری از تحولات و مناسبات را به وجود آورد. این گفت‌مان منحصر به فرد در تحولات منحصر به فردی شکل گرفته است که یکی از آنها را می‌توان تحول در نظام معنایی دانست. این تحول آستن یک گفت‌مان جدید، با رژیم جدیدی از حقیقت بود.

پژوهشگر سعی دارد با تأکید بر دوره تاریخی خرداد ۷۶ تا خرداد ۸۹ و محوریت موضوع «عاملیت انسانی و گفت‌مان انقلاب اسلامی ایران» به تبیینی جامعه شناختی از تحولات معنایی سوژه پردازد. این تبیین با درج شرایط و زمینه‌های تاریخی و بسترساز این تحولات و تکیه بر رویکرد گفت‌مانی مقدر خواهد بود که البته شرح دقیق‌تری در این خصوص آمده است.

بیان مسئله

اگر به طور دقیق موضوع پژوهش را مطالعه کنیم، به دو نکته قابل توضیح برمی‌خوریم: اول اینکه باید بدانیم منظورمان از انسان چیست تا بتوانیم درکی از عاملیت او در گفت‌مان^۱ انقلاب اسلامی ایران داشته باشیم. اگرچه ما در این پژوهش به دلایلی که بعداً می‌آید هرگز پاسخی سر راست برای این پرسش نداریم، برای نزدیکی به ذهن با طرح چند پرسش ابتدایی بدون پاسخ و مکاشفه‌ای مرتبط با موضوع شاید بتوانیم این دلایل را به صورت ضمنی با پاسخ‌هایی که در ذهن و ضمیر خود می‌آوریم درک نماییم. پرسش‌ها را می‌توانیم این گونه برشماریم:

- منظور از انسان چیست؟
- انسان ایرانی، فرانسوی یا آمریکایی کیست؟
- انسان آمریکایی یا فرانسوی دوران انقلاب کیست؟
- انسان ایرانی دوران انقلاب کیست؟ و هدفش چیست؟
- این انسان در چه شرایطی دست به انقلاب زد، خواستار تغییر کدام وضعیت بود؟ وضع مطلوب مورد نظر او چه بود؟

۱. گفت‌مان: گروهی از بیانها که صحبت درباره موضوعی خاص در لحظه خاص از تاریخ را برای زبان فراهم می‌آورد. (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۶۶) به تعبیری دقیق تر گفت‌مان عبارت است از کلتی ارتباطی از رشته‌های دلالتی که در مجموع چهارچوبی نسبتاً منسجم برای آنچه می‌تواند گفته شود و اعمالی که می‌تواند صورت گیرد تشکیل می‌دهد. مفهوم گفت‌مان تمایز میان ذهن و عین را بر نمی‌تابد و مشتمل است بر جنبه‌های معنایی و عملی (تورفینگ، ۱۹۹۹: ۳۰۰). «در نظر فوکو گفت‌مان‌ها همچنین اعمالی هستند که به طور سیستماتیک موضوعاتی را شکل می‌دهند که خود سخن می‌گویند. گفت‌مانها صحبت درباره موضوعات نیستند و هویت موضوعات را تعیین نمی‌کنند، بلکه سازنده موضوعات‌اند و در فرایند این سازندگی

این پرسش‌ها تنها بخش کوچکی از پرسش‌هایی است که می‌توانیم در این باره از خود پرسیم و البته در این مقال درصدد پاسخ به آنها نیستیم، اما می‌توان گفت که در اینجا بنا به خواست روش اکتشافی پژوهش به پاسخ برخی از آنها دست خواهیم یافت.

همچنان که در مقدمه هم آمد، گفتگو از تحولی بنیادی و ظهور نقطه عطفی تاریخی با در نظر گرفتن ساختارها و امکانات درونی یک فرهنگ ممکن خواهد بود.

وقتی می‌گوییم هر انقلابی تنها با تحول در شکل روبناها و سطوح عینی سیاسی و اقتصادی و... شکل نمی‌گیرد بلکه قبل از هر چیز تحول در نظام معنایی و ذهنیت جمعی را می‌طلبد بدین معناست که وجود یک نظام مبدأ معنایی و فرهنگی حاکم بر ذهنیت جمعی قبل از این تحولات را پذیرفته‌ایم و با توجه به این امر است که می‌خواهیم مختصات نظام معنایی جدید یا مقصد را بشناسیم یا در خصوص موضوع پژوهش ناگفته پیداست که باید قبل از هر چیز منظورمان از عاملیت انسانی را مشخص نماییم. آیا این مستلزم تعریفی جامع و مانع از انسان است؟! تعریفی که به عنوان شاخص و معیار بتوان از آن استفاده کرد آیا حقیقتاً یک تعریف لغت‌نامه‌ای از انسان می‌تواند معیار و شاخصی برای صدق و کذب معنای انسان در تاریخ باشد؟ اگر این گونه است پس دلیل این همه جنجال‌ها و تنش‌ها و تلاطم‌های تاریخی بر سر موضوع انسان چیست؟ آیا این منازعات بیهوده نیستند؟ و آیا این معیار قطعی و مسلم شده خود بیانگر میزان تخطی و تجاوز و انحراف افراد و گروه‌ها و حکومت‌ها و مکاتب نیست؟ اگر پاسخ مثبت است، پس دلیل این همه تشنگی آرا و عقاید و اختلاف نگرش‌ها در باب انسان چیست؟ آرا و عقایدی که در منتهای اختلاف خود در دو سر یک طیف واقع شده‌اند: طیفی انسان را موجودی الهی و مقدس و جانشین خدا می‌پندارد و وجهی متافیزیکی به زندگی‌اش می‌بخشد و طیفی برخلاف آن انسان را موجودی زمینی و غیرمقدس با گوشت و پوست و استخوان و محدود به تواناییها و محدودیتهای دوران عمرش می‌داند. حال اگر موجودیت این دو طیف کلی را با شدت اختلافشان قبول نماییم، می‌توانیم در حد فاصل این دو، کثرت معانی متعدد نزدیک به این دو طیف را در نظر آوریم. هر کدام از این معانی مشروعیت خود را در یک نظام فکری و ایدئولوژیکی مختص به خود بر می‌سازند. پس به طور یقین با کثرت معانی در باب انسان مواجهیم و دیگر نمی‌توان از یک انسان با تعریف خاص و معیار شده‌ای در طول تاریخ صحبت کرد، چه در غیر این صورت اصل هرگونه پژوهشی از این دست بیهوده و بی‌ثمر می‌نماید.

بنابراین با فرض قبول پلورالیسم معنایی در این زمینه می‌توان به جای صحبت از یک نظام معنایی، از نظام‌های معنایی کرد که انسان در آن به عنوان کنشگری با ساختارهای خاص خود به تعامل و ستیزه و رقابت با دیگر کنشگران و دیگر ساختارهای جامعه خود می‌پردازد. پس شناخت منظومه معانی ما را به معنا یا معانی متعددی از انسان رهنمون می‌سازد و برای شناخت هر نظام

معنایی باید نشانه‌ها و عناصر زبانی حاکم بر آن نظام معنایی را درک کرد تا بتوان به کنه معانی و تحولات آن در یک شبکه پیچیده اجتماعی دست یافت.

پس انسان نه یک معنا، که معانی متعددی را بسته به اینکه چه کسی، چرا و در چه زمان و مکانی از او سخن می‌گوید به خود می‌گیرد. همین نکته است که رابطه زبان شناسی با جامعه شناسی را برقرار می‌کند. این رابطه را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و آن این که «زبان امری اجتماعی است» (صدیقی، ۱۳۸۷: ۲۰).

حال با مدنظر قرار دادن وضعیت سوژه در گفتمان اولیه و کلی انقلاب اسلامی و پذیرش تنوع و تکثر معانی درون گفتمانی آن، به لحاظ تاریخی اوج تفاوتها و تعارضها در زمینه انسان و عاملیت او را می‌توان آغاز دوران اصلاحات دانست. در این خصوص نه تنها تحلیلی از تحولات این دوره تاریخ ایران به لحاظ نوع و چگونگی عاملیت انسان ارائه می‌شود، بلکه به طور اخص بازتاب این تحولات معنایی در دو گفتمان اصلاحات و اصول گرا را در قلمرو زمانی خرداد ۷۶ تا خرداد ۸۹ در سخنرانیهای عمده و گفتارهای سیاسی و مطبوعاتی دو رئیس جمهور اخیر ایران مدنظر قرار می‌دهیم. لازم است گفته شود که در این پژوهش در حقیقت به کمک ابزار تحلیل متون، تیپولوژی سوژه مطلوب گفتمان کلان انقلاب و خرده گفتمانهای اصلاحات و محافظه کار مطرح خواهد شد. چرا که معرفی و شناخت سوژه نهایی مستلزم استفاده از ابزارهای دیگری از جمله مصاحبه با خود سوژه‌های هر یک از این دوران‌هاست که مورد نظر این پژوهش نبوده و نیست. لذا هر جا سخن از سوژه یا عاملیت سوژه مطرح است، منظور همان سوژه مطلوبی است که به نظر می‌رسد در تحلیل متون مربوط به هر یک از گفتمانها در بخش تحلیل متنی در سازمان معنایی این متون مندرج است و این پژوهش به واسطه مؤلفه‌های صورت بندی شده در این متون، تیپولوژی سوژه مطلوب هر گفتمان را کشف و معرفی خواهد کرد. به نظر می‌رسد بررسی تحولات تاریخی این دو خرده گفتمان (اصلاحات و اصول گرا) در درون گفتمان کلی انقلاب اسلامی تحولات معنایی سوژه مطلوب و نوع و چگونگی عاملیت او را به خوبی بیان می‌کند. چرا که اوج درگیریهایی لفظی و کلامی این دو با شروع گفتمان اصلاحات آغاز شد و در واقع می‌توان گفت موجودیت پنهان خود را آشکار ساخت و این دوره را به لحاظ تاریخی می‌توان نقطه عطفی در این زمینه دانست. با توجه به همین امر، پژوهشگر در این پژوهش رویکرد گفتمانی را اتخاذ کرده است تا بتواند سوژه و تحولات معنایی آن در گفتمان انقلاب اسلامی از منظر عاملیت / ساختار به طور عام، و تحولات معنایی در خرده گفتمان‌های رقیب و متعارض مندرج در این گفتمان به طور خاص را تبیین کند و البته با محوریت سپهر معنایی و فرهنگی و برگرفتن مطالب و سخنرانیها و متون مطبوعاتی و گفتارهای سیاسی عمده دو رئیس جمهور اخیر ایران در خصوص موضوع پژوهش.

- گفتمان انقلاب اسلامی در چه بستر یا منظومه معنایی شکل گرفت؟ و به طور کلی خود بسترساز کدام منظومه معنایی بود؟

- نقش انسان در پیدایش این گفتمان تا چه حدی و چگونه است؟

- سوژهٔ مطلوب این گفتمان از نظر عاملیت/ ساختار چه وضعیتی دارد. محدودیت‌ها و آزادی‌هایش به چه معناست؟

- تحولات معنایی در باب انسان و عاملیت او ناشی از کدام تحولات تاریخی است؟

- روایت خرده گفتمان‌های رقیب یا متعارض مندرج در گفتمان کلان انقلاب اسلامی از سوژه و عاملیت او چیست؟ و جایگاه او را چگونه مطرح می‌کنند؟

- جریان قدرت و زبان چگونه در بستر منظومه معنایی این گفتمان بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و تجلی آن در خصوص انسان در گفتارهای سیاسی و مطبوعاتی و سخنرانی‌های عمدهٔ دو رئیس جمهور اخیر ایران چگونه است؟

اهداف تحقیق

اکنون شاید بتوانیم هدف‌های پژوهش خود را به تلخیص این گونه بیان کنیم.

- شناخت کلی نظام معنایی و عناصر و ویژگی‌های آن در پیدایش گفتمان انقلاب اسلامی.

- شناخت نقش انسان و تأثیر آن در پیدایش این گفتمان.

- سیر تحولات معنایی سوژه مطلوب در گفتمان انقلاب اسلامی از منظر عاملیت/ساختار و عناصر بر سازندهٔ درونی آن.

- کشف رابطه بین دیدگاه‌های فکری و اجتماعی (ایدئولوژیک) با ساختارهای گفتمان مدار در متون، سخنرانی‌ها و... این دوره در خصوص موضوع مورد نظر (با محوریت گفتارهای سیاسی و مطبوعاتی دو رئیس جمهور اخیر ایران در سپهر سیاسی دو گفتمان اصلاحات و محافظه کار).

- کشف و تبیین لایه‌های نهفته زبانی و معنایی در سایه چرخش قدرت و بازی‌های زبانی و ارتباط تنگاتنگ با رفتارها و دیدگاه‌های اجتماعی در خصوص سوژه انسانی و عاملیت او.

چهارچوب نظری

در این بخش به نظریه‌های مطرح درخصوص موضوع پژوهش خواهیم پرداخت. نظریه‌هایی که از زاویهٔ خاص خود و در چارچوب نظام فرهنگی و معنوی و سیاسی خود به انسان می‌نگرند.

در اولین و ساده‌ترین تقسیم بندی می‌توان رویکرد نظریه‌ها را به شرح زیر مشخص کرد:

- نظریه‌هایی که انسان و عاملیت او را در یک نظام طبیعی می‌بینند.

- نظریه‌هایی که انسان و عاملیت او را در یک نظام الهی- سیاسی و به طور عام‌تر در یک صورت مابعدالطبیعی می‌دانند.

- نظریه‌هایی که انسان و عاملیت او را در یک نظام قانونی - عقلانی جستجو می‌کند و او را به مثابه فاعل شناسا و سوژه داننده می‌شناسند.

- نظریه‌هایی که انسان را از مقام فاعل شناسا و سوژه داننده و آگاه ساقط می‌کنند و مرگ او را اعلام می‌دارند.

البته به نظر می‌رسد که دسته بندیهای دیگری نیز می‌توان ترتیب داد. مثلاً به طور عام‌تر می‌توان انسان را محصول یا پیامد چهار پارادایم کلی تاریخی قلمداد کرد. که هر یک از آنها در نظام فرهنگی و معنوی خاص خویش به انسان معنا می‌بخشند و جایگاه او را متمایز می‌سازند.

۱. پارادایمی که انسان را محصول عوامل طبیعی و محیطی اطرافش می‌داند.

۲. پارادایمی که انسان را محصول یک نظام دینی و مابعد طبیعی می‌داند.

۳. پارادایمی که انسان را محصول علم و دانش و خرد - فناوری و پیشرفت می‌داند.

۴. و در نهایت پارادایمی که انسان را موجودی اجتماعی و بر ساخته از یک منظومه معنایی و زبانی و فرهنگی می‌داند. اما از آنجا که ممکن است این دسته بندی‌ها سلیقه‌ای و گزینشی به حساب آیند و در مورد دقیق بودن آنان اتفاق نظری حاصل نشود، بنا را بر این گذاشتیم که باندکی دخل و تصرف در این دسته بندیهای سلیقه‌ای و با کمی اغماض در مورد کاستی‌های آن، به سمت و سویی برویم که دربرگیرنده بیشترین اتفاق نظر و اشتراکات فکری باشد. در این صورت هم مقبولیت و هم مشمولیت عام‌تری از حیث منظرها و دیدگاه‌های مختلف حاصل می‌شود. علاوه بر آن، کثرت این دیدگاه‌ها کمک شایانی به بسط و تفهیم موضوع پژوهش حاضر خواهد بود.

اگر بتوان نظریه‌های موجود را در سه پارادایم عام تاریخی، سنت، مدرنیته و پسامدرنیته معرفی کرد، می‌توان عصاره معنایی انسان و مفاهیم موجود در سپهر سیاسی این سه پارادایم تاریخی و روایت‌های متعددی که از عاملیت انسانی در تاریخ آنها نهفته است کشف نمود.

دسته بندی‌های مطرح را می‌توان در سه پارادایم کلی زیر خلاصه کرد. آنها را در زیر مجموعه یکی از این سه قرار داد.

۱-۲- عاملیت انسان در نگرش سنت

۲-۲- عاملیت انسان در نگرش مدرن

۳-۲- عاملیت انسان در نگرش پست مدرن

این سه پارادایم تاریخی نگرش خاص خود به انسان را عرضه می‌دارند و انسان در درون هر پارادایم، معنای خاص خود را دارد. و طبیعتاً عاملیت او نیز مطابق با آن تعیین می‌یابد در واقع انسان

مورد نظر این سه، محصول نهایی آنهاست. این کار مقدماتی در دو سطح عام و خاص، ما را یاری می‌کند و اول بدین لحاظ حائز اهمیت است که ما را با مقدمه‌ای کلی در تاریخ‌اندیشه‌ها در مورد انسان، نه لزوماً انسان ایرانی آشنا سازد و در این سطح بیشتر، مشترکات انسانی مد نظر قرار می‌گیرد؛ انسانی جهانی با هویت جهانی یا دقیق‌تر انسان فلسفی منهای ملیت و هویت تاریخی خاص او. یعنی انسان در هر یک از این پارادایم‌ها چگونه موجودی است؟ چه می‌خواهد و هدفش چیست؟ انسان سیاسی کیست؟ و چه تحولاتی معنا و مفهوم انسان را دستخوش تغییر قرار داده است؟ این تحولات خود بستر ساز گفتمان جدیدی در مورد انسان به طور عام بوده است که از سه دریچه عمده سنت-مدرن و پسامدرن قابل روایت است. دوم از این نظر که این رویکرد کلان محور و عام ما را به سمت و سوی رویکرد خرد محور و خاص هدایت می‌کند. در این سطح بیشتر، اختلافات و تفاوتها رخ می‌نماید. این بدان معنا نیست که ما به دنبال بیان اختلافات انسانها و مقایسه آنها هستیم، بلکه از منطقی و طبیعت این اختلافات به نظامهای گفتمانی متعددی پی خواهیم برد که این اختلافات را در دل خود پرورانده‌اند. هر یک از این گفتمانها در دل تاریخ بر ساخته از یک نظام فرهنگی معنایی خاص خود هستند و لذا انسان و مفاهیم متعدد و متکثر آن نیز بر ساخته از نظام اجتماعی-سیاسی متکثری است که در درون این گفتمانها نضج یافته است. به عبارت دیگر، مفهوم و معنای انسان از یک جهت درون گفتمانی است و از جهتی برون گفتمانی. پس می‌توان گفت انسان ایرانی در گفتمان انقلاب متأثر از جهان پیرامون خویش و متکی به غنای فرهنگی و ذخایر معنوی خویش است. در گفتمان بر خواسته از یک نظام فکری و معنوی با ذخایر فرهنگی خاص خود که انسان مدنظر خود را می‌سازد، شناسایی شبکه‌های معنایی مندرج در این گفتمان ضروری می‌نماید. بدین معنا که در چه فرهنگی و در چه نظام معنایی، چنین انسانی به منصف ظهور می‌رسد. انسانی که بر ساخته از محیط درونی و بیرونی خویش است.

در این پژوهش فرهنگ را به دلیل وجه معنایی برآمده از زندگی اجتماعی حائز اهمیت دانستیم، چرا که انسان با ذخایر فرهنگی و معنوی خود می‌زید و عاملیت خود را از شبکه‌های درهم تنیده معنایی در گفتمان خود می‌گیرد.

فرهنگ به عنوان شبکه معنایی سازنده ذهن جمعی، از طرفی بین خود و دیگر عرصه‌های حیات اجتماعی و از طرف دیگر بین خود و انسان و ساختارهای اجتماعی و سیاسی اش پیوند برقرار می‌کند. از این رو رابطه فرهنگ با دیگر عرصه‌های حیات اجتماعی را رابطه‌ای تعاملی در نظر گرفتیم. و برای تبیین این رابطه‌ها و نسبت برقراری آنها با انسان از دو رویکرد ساختارگرایانه و پسا ساختارگرایانه سود جستیم. البته با مفروض قرار دادن انسان در متن فرهنگ، به صورتی خلاصه به این دو روایت در مورد انسان و عاملیتش پرداختیم.

در رویکرد ساختارگرایانه با تکیه بر زبان شناسی سوسور، انسان محصول و محصور در جهانی از معانی بر ساخته از زبان قلمداد شده است. اگر بپذیریم که «زبان» در رویکرد ساختارگرا وجهی معنایی از تجلی عرصه فرهنگ است و انسان با واژگان و گزاره‌هایی می‌اندیشد که در هویت زبان تجسم می‌یابند، بی‌درنگ باید بپرسیم که «منشأ معنایی واژگان و گزاره‌هایی که بی‌تردید در قالب زبان بیان می‌شوند چیست؟ آیا اساساً می‌توان رابطه‌ای میان معنای واژگان و زندگی اجتماعی تشخیص داد؟ اگر پاسخ مثبت است؛ آیا این رابطه، رابطه‌ای علی است؛ به این معنا که مثلاً شرایط اجتماعی تعیین‌کننده معنای واژگان و گزاره‌ها یا به تعبیری کلی‌تر تعیین‌کننده زبان است؟ به عبارت دیگر، آیا باید زبان را بازتابنده شرایط اجتماعی دانست، یا این رابطه، رابطه‌ای تعاملی میان سپهر اجتماعی زندگی و زبان است؟» (صدیقی، ۱۳۸۷: ۸۲) و در رویکرد پسا ساختارگرایانه با تکیه بر اندیشه میشل فوکو، انسان فراتر از زبان، محصول گفتمان و شرایط اجتماعی خویش است و زبان نیز در این رویکرد، خود قالبی است برای بیان معانی مندرج در گفتمان. کانون پسا ساختارگرایی، زبان است؛ در کل، زبان امکان و وجود معنا را تعریف و در عین حال محدود می‌سازد. از طریق زبان، ما چونان ذهنیت‌های مستقل ساخته و پرداخته می‌شویم. به تعبیر پسا ساختارگرایی، ذهنیت از طرق بی‌شمار کردار گفتمانی (عمل صحبت کردن، متن، نوشتن، ادراک، برهان آوری و کلاً بازنمایی) شکل می‌گیرد (فصلنامه سیاسی - اجتماعی شماره پنج - تابستان ۸۱: صص ۱۲، ۱۱). «فوکو راهکارهای مکتب ساختارگرایی و به خصوص انگاره‌های قانون مند ذهن را مورد تردید قرار داد و مدعی شد که پدیده‌های ذهن و عین منشی ویژه و بی‌همانند دارند. به نظر او، هر پدیده‌ای را باید یگانه و بی‌مثال انگاشت و از این رهگذر خصلتهای ویژه آن را بهتر درک کرد.» فوکو با راهبردهای کسانی چون لوی - استراوس، ژاک لاکان و لویی آلتوسر هم صدا بود که بر نوعی گذار از گرایش‌های اومانستی و ذهن مدار تأکید داشتند، همه این متفکران در پی آن بودند تا پیش انگاره‌های اومانسیسم را که مهم‌ترین آنها قرار دادن ذهن و آگاهی انسان در کانون تحقیقات بود، زیر سؤال ببرند. یعنی فاعلیت انسان در اندیشه و عمل، که اصل مسلم فلسفه مدرن از دوران دکارت به بعد بود برای نخستین بار مورد تردید قرار گرفت. فوکو نیز این رویکرد را در آموزه معروف به «مرگ پدید آورنده» تحلیل کرد. ساختارگرایان، به جای تأکید بر ذهنیت و فاعل شناسنده (سوژه)، فراگردها و پدیده‌های برون ذات، از جمله عوامل و هنجارهای فرهنگی - اجتماعی را اساس کار خود قرار دادند. (ضمیران، ۱۳۸۹: صص ۶۷). با توجه به متن مندی مقوله فرهنگ و خصلت متلون و متکثرش و ارتباط یافتن آن به انسان و دیگر عرصه‌های حیات اجتماعی و معنابخش آن در هر گفتمانی، رویکرد گفتمانی دیدن را با طرح نظریه گفتمان برگزیدیم. در طرح این نظریه از اندیشه‌های میشل فوکو، پشو و فرکلانف به عنوان برخی از مهم‌ترین صاحب نظران این عرصه استفاده کردیم. البته با تأکید بیشتر بر اندیشه فوکو که اساساً طرح گفتمانی دیدن را پی افکند.

با در نظر گرفتن فوکوی اولیه و ثانویه و براساس اندیشه‌های او در تبیین رابطه زبان و قدرت، به مفهوم گفتمان تکیه کردیم و اینکه، انسان عصر روشنگری در اندیشه فوکو به پایان خود رسیده و انسان دیگری متولد شده است که دیگر فاعل شناسا، داننده و خودآگاه نیست. بلکه محصول یا متعلق سامان دانایی ایپستمه^۱ خویش است. در ادامه با طرح گفتمانی میشل پشو به عنوان یکی دیگر از صاحب نظران این عرصه و تأکید او بر ایدئولوژی، در شناخت مواضع مخالف و متعارض در گفتمان به رویکرد فرکلاف رسیدیم که بسیار متأثر از اندیشه‌های فوکوست و اهمیت کار او نسبت به دیگر صاحب نظران را نه تنها به لحاظ ابزارهای تحلیل زبانی که از تحلیل انتقادی گفتمان به دست می‌دهد بلکه به دلیل تأکید بر گفتمان مقاومت در عرصه رابطه دیالکتیکی ساختار و گفتمان برشمردیم.

به دلیل نگرش دیالکتیکی میان گفتمان و ساختار و متعاقب آن مرتبط کردنش با انسان و ساختار و تأثیر و تأثرات این دو بر یکدیگر و رویکرد انتقادی فرکلاف به گفتمان در تبیین عرصه‌های مختلف از جمله زبان و قدرت و ایدئولوژی، روش او را در این پژوهش مورد تأکید قرار می‌دهیم. ولی این بدین معنا نخواهد بود که پژوهش حاضر را از روش‌های تحلیل گفتمانی دیگر بی نیاز بینیم، بلکه ممکن است با توجه به نیاز، از دیگر رویکردها از جمله رویکرد لاکلاموف به دلیل نظریه موسع سیاسی- اجتماعی شان در تحلیل گفتمان استفاده شود و بنابراین رویکردی ترکیبی اتخاذ خواهد شد.

روش پژوهش

روشی که در این پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد روش تحلیل انتقادی گفتمان است که یک روش کیفی محسوب می‌شود و به نوعی با مبانی نظری این پژوهش که درباره آن توضیح خواهیم داد ارتباط دارد. اما مقدماتاً باید گفت روش کیفی برخلاف روش کمی «از الگوی کلی خطی یعنی نظریه، فرضیات، عملیاتی کردن، نمونه گیری، گردآوری داده‌ها، تفسیر داده‌ها، ارزیابی اعتبار پیروی نمی‌کند.» (فلیک، ۱۳۸۸، ۱۱۱)

دیگر تفاوت روش کیفی و کمی این است که «در روش‌های کمی نتیجه پژوهش حاصل یک برنامه پیشاپیش تبیین شده است. پژوهشگر پیش از آغاز کار، فرضیه‌ها و نحوه جمع آوری داده‌ها را تعیین می‌کند و پیش از آغاز پژوهش می‌توان دریافت که کدام فرض پیشینی نفی یا اثبات خواهد شد. اما در روش‌های کیفی، پژوهشگر هنگام شروع کار، افق‌های کار پژوهش را اجمالاً مشخص می‌سازد، اما همواره با یک افق گشوده پیش می‌رود و مستمراً اهداف را بر حسب مقتضیات داده‌ها بازسازی می‌کند.» (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۴: ۳۷).

¹ episteme

بدین ترتیب ادراک ما از جهان را تدوین روایت و دیدگاهی به جهان که در آن پنهان است تعیین می‌کند به گونه‌ای که بر ساخت اجتماعی این دیدگاه و در نتیجه جهان پیرامونمان بازتابنده می‌شود.

بدین ترتیب، نظریه‌ها به مثابه روایت‌هایی از جهان به امری مقدماتی و نسبی بدل می‌شوند. بسط بیشتر این روایت (برای مثال تفسیر تازه از مطالب جدید) موجب می‌شود پژوهشگر بنیانی تجربی در موضوع مورد مطالعه اش بیابد، اما بر این اساس تحقیق در آغاز همچون لوحی سفید نیست.

تحقیق یا پیش‌دریافتی از موضوع یا میدان مورد مطالعه شروع می‌شود. پس ما در اینجا نه با فرضیه‌ها، که با پیش‌فرض‌هایی روبرو خواهیم بود. «پیش‌فرض‌های نظری به منزله دیدگاهی به موضوع مورد مطالعه و روایت‌های مقدماتی از فهم موضوعیت می‌یابند که در طول تحقیق دوباره تدوین می‌شوند و مهم‌تر از همه در طول فرآیند تحقیق شرح و بسط می‌یابند. این بازنگری روایتها بر مبنای موارد تجربی موضوع مورد مطالعه را بر می‌سازند.» (فلیک، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

پس ما نه با فرضیه‌ها که با پیش‌فرض‌هایی روبروئیم. اگر بخواهیم براساس پرسش‌های پژوهش حاضر پیش‌فرض خود را مشخص کنیم، بهتر است پرسشی را مطرح سازیم که به نوعی به پرسش‌های آغازین ما برگردد، یعنی جریان قدرت در این گفتمان چگونه در عاملیت انسان تجلی می‌یابد و چه تأثیری در وضعیت و تحول معنایی و منزلت سوژه دارد؟

بنابراین پیش‌فرض اساسی که می‌توان مطرح کرد این است که قدرت، در این گفتمان به واسطه لایه‌های نهفته زبانی و معنایی در یک منظومه معنایی باور پذیر بر وجود تک تک افراد تحت سیطره آن مسلط می‌شود و به کل جامعه تسری می‌یابد، به نحوی که سرنوشت همگی را در هم گره می‌زند و دیگر اینکه این قدرت پنهان، آگاهانه و ناآگاهانه به واسطه ابزارهایی چون زبان و نظام معانی، سوژه را در عین حالی که خود را عامل و فاعل شناسا می‌داند، به عنصری بدل می‌سازد که به هنگام نیاز می‌تواند به صورتی ابزاری به بسیج توده وار او همت گمارد.

«گفتمان در گذشته به تلازم گفتار (یا گفته) با کارکرد اجتماعی یا معنایی آن تعبیر شده است. از این رو تحلیل گفتمان عبارت است از تعبیه ساز و کار مناسب و اعمال آن در کشف و تبیین ارتباط گفته (یا متن) با کارکردهای فکری - اجتماعی (ایدئولوژیک)» (یارمحمدی، ۱۳۸۵: ۳۴).

«در تحلیل گفتمان، هدف تحلیل ساختارها در پاره گفتارهای شفاهی یا متون مکتوب بالاتر از سطح جمله است. این روش به تحلیل کاربرد زبان در بافت می‌پردازد.

بنابراین، منظور از گفتمان در آن، صرفاً ساختارهایی است که به فراسوی مرزهای جمله گسترش می‌یابند. تحلیل گفتمان را باید در واقع واکنشی دانست در برابر شکل‌های سنتی تر زبان شناسی که هدف آن آشکار ساختن هنجارها و قواعد پنهان در تولید زبان است. اما یکی از مهم‌ترین انتقادات

وارد بر تحلیل گفتمان این است که این روش اساساً روشی غیرانتقادی است.» (صدیقی، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

اما «تحلیل گفتمانی انتقادی نوعی تحلیل گفتمانی است که به بررسی نحوه استفاده غیر مشروع از قدرت جمعی، سلطه و عدم مساواتی می‌پردازد که از طریق نوشتار و گفتار در بافت اجتماعی و سیاسی خاص صورت می‌گیرد، یا در برابر آن ایستادگی می‌شود. اینکه چگونه روابط اجتماعی، هویت، دانش و قدرت از طریق متون نوشتاری و گفتاری ایجاد می‌شوند یا چگونه مؤسسات و نهادهای اجتماعی چون مدرسه و دانشگاه به وسیله و از طریق گفتمان شکل گرفته‌اند و می‌گیرند، از مباحث اصلی تحلیل گفتمانی انتقادی به شمار می‌آیند. از این رو تحلیلگر گفتمان انتقادی بر آن است تا سازوکار عدم مساوات اجتماعی نهفته در لایه‌های زیرین گفتمان را کشف کند، نشان دهد و آگاهی لازم و کافی و روشن برای افراد جامعه مورد نظر فراهم آورد تا در نهایت مقاومت لازم در مقابل عدم مساوات اجتماعی را از طریق گفتمان مناسب ایجاد کند و نیز با فراهم آوردن زمینه و سازوکار توزیع عادلانه بهره‌گیری مطلوب از ساختارهای «گفتمان مدار»^۱ توسط آحاد افراد جامعه گام‌هایی در جهت تحقق عدالت اجتماعی برمی‌دارد.» (یارمحمدی، ۱۳۸۳: صص ۴، ۵).

«حوزه تحلیل انتقادی از طریق گفتمان را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: ۱. تحلیل انتقادی به مشکلات اجتماعی می‌پردازد. ۲. روابط قدرت گفتمان مدار هستند. ۳. گفتمان نوعی رفتار اجتماعی محسوب می‌شود. ۴. گفتمان هم تفسیری است و هم توجیهی. ۵. گفتمان عمل ایدئولوژیک انجام می‌دهد. ۶. گفتمان پدیده‌ای تاریخی است. ۷. گفتمان جامعه و فرهنگ را می‌سازد. ۸. رابطه بین متن و جامعه مستقیم نیست.» (همان: ۵).

از صاحب نظران عمده تحلیل انتقادی گفتمان می‌توان کسانی چون وداک، ون دایک، لاکلاوموف و فرکلاف را نام برد. رویکرد روش شناختی این پژوهش، رویکرد نورمن فرکلاف در روش تحلیل انتقادی گفتمان است که ابزارهای تحلیل خرد زبانی را در اختیار ما قرار می‌دهد. اما از نظریه موسع و کلان نگر لاکلاوموف نیز برای تحلیل عمده و کلان سیاسی، اجتماعی بهره گرفته و از نظریه «فرآیندهای دوگانه برجسته سازی و حاشیه رانی» ایشان و ابزارهای کارایی که ارائه می‌دهد، به عنوان روش مکمل استفاده کرده‌ایم.

«از نظر لاکلاوموف نیز هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن و قابل فهم شدن باید گفتمانی باشد. به عبارت دیگر، فعالیت‌ها و پدیده‌ها وقتی قابل فهم می‌شوند که در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. هیچ چیزی به خودی خود دارای هویت نیست، بلکه هویتش را از گفتمانی که در آن قرار گرفته است کسب می‌کند.» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۷۲).

¹ discursive

«راهی که لاکلاموف برای مطالعه گفتمان پیشنهاد می‌کند شباهت‌های چندی با مفهوم «ساخت‌یابی»^۱ گیدنز دارد که در حقیقت تلاشی نظری برای فرا رفتن از دو انگاری ساختار و کارگزار محسوب می‌شود. نظریه ساخت‌یابی گیدنز در اصل پاسخی به این سوال بود که جایگاه کنشگران اجتماعی به عنوان سوژه در شکل دهی به زمینه‌ای که در آن فعالیت می‌کنند کجاست؟

فرکلاف که منسجم‌ترین، جامع‌ترین و پر طرفدارترین نظریه را تدوین کرده است، «رویکردش را مطالعه انتقادی زبان می‌نامد و هدفش را این چنین بیان می‌کند:

«هدف کاربردی‌تر، کمک به افزایش هشیاری در مورد زبان و قدرت است به ویژه درباره اینکه چگونه زبان در سلطه بعضی‌ها بر بعضی دیگر نقش دارد. با توجه به دیدگاه پژوهشگر درباره ایدئولوژی، این بدان معناست که به مردم کمک کنیم تا بفهمند تا چه اندازه زبانشان مبتنی بر مفروضات عقل سلیم نیست و اینکه چگونه مفروضات مبتنی بر عقل سلیم از نظر ایدئولوژیک به وسیله روابط قدرت شکل گرفته‌اند».

اگرچه فرکلاف دیدگاهی بدبینانه به زبان دارد، سوژه را کاملاً گرفتار جبر گفتمانی نمی‌داند، بلکه معتقد است که انسان ظرفیت تغییر آنچه را که خود به وجود آورده است دارد و در واقع، «مقاومت و تحول نه تنها ممکن، بلکه همواره در حال وقوع است. اما کارآمدی مقاومت و تحقق تحول بستگی به این دارد که مردم به جای تجربه صرف سلطه و نمودهای آن، یک هشیاری انتقادی در مورد آنها پیدا کنند. بنابراین هدف کاربردی‌تر... کمک به ارتقای کلی هشیاری درباره روابط اجتماعی سودجویانه از طریق متمرکز شدن بر زبان است.» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۶۰).

«زبان‌شناسان نقاد که فرکلاف چهره بارز آنهاست، بیشتر به مبانی تعریف فوکو از گفتمان وفا دارند و نقش آنها در وهله نخست، انضمامی ساختن مباحث فوکو و علاوه بر آن، روشمند ساختن پژوهش‌های تحلیل گفتمانی است. فرکلاف با اتکا به مبانی بحث‌های فوکو، گفتمان را صرفاً بازتاب دهنده رابطه قدرت بیرون از آن نمی‌داند، بلکه برای گفتمان وجهی تاسیس کننده قائل است. گفتمان چنانکه گفته شد، عرصه ظهور و باز تولید قدرت و در عین حال، نقد و مقاومت در مقابل آن است.

به علاوه، به نظر فرکلاف، گفتمان چنان نیست که مستقلاً و از طریق تحلیل ساختارهای یک متن قابل تحقیق باشد. گفتمان در منظومه تعاملات گفتمانی و در رابطه پیچیده با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است. اهمیت فرکلاف در مطالعات گفتمانی فراتر بردن متن از سطح صرف زبان شناختی و برقراری نسبتی روشمند میان متن و زمینه اجتماعی و سیاسی است.» (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹: ۷۱).

این ایده فرکلاف که گفتیم با اتکا به مبانی بحث‌های فوکو، گفتمان را صرفاً بازتاب دهنده رابطه قدرت بیرون از آن نمی‌داند، بلکه برای گفتمان وجهی تأسیس‌کننده قائل است می‌تواند راه‌گشای ما به الگوی تحلیلی گفتمانی فرکلاف و رابطه میان زبان و قدرت در دیدگاه او باشد.

«فرکلاف به دو بُعد رابطه میان قدرت و زبان اشاره می‌کند: «قدرت در زبان»^۱ و «قدرت پشت زبان»^۲. او به بررسی رابطه قدرت در زبان و قدرت پشت زبان طی سه مرحله توصیف، تفسیر و تبیین می‌پردازد که به نوعی بیانگر روش این پژوهش نیز هست و هریک را به اختصار بیان می‌کنیم.

۱. **توصیف:** به مرحله‌ای اطلاق می‌شود که تحلیلگر ویژگی‌های صوری متن را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد. در این مرحله، پژوهشگر متن را منتزح از زمینه و شرایط تحلیل می‌کند و ساز و کارهای کنترلی آن را بر حسب سه مولفه مضامین، روابط و هویت‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد. فرکلاف پژوهش در متن را در سه سطح واژگان، ساختارهای نحوی و ساختار متن تعقیب می‌کند. هر یک از این سطوح سؤالاتی حول همان سه وجه کنترلی مطرح می‌شوند. واژگان یا ساختارهای نحوی و ساختار متن حاوی چه دلالت‌هایی برای کنترل بر حسب مضامین، روابط و هویت‌هاست.

۲. **تفسیر:** مرحله تفسیر از تحلیلهای صرف زبان‌شناختی فراتر می‌رود و به زمینه‌ها و ذخایر و منابعی می‌پردازد که متن در آن تولید شده و تفسیر می‌شود. روشن است که از طریق ویژگی‌های ظاهری و صوری متن به صورتی مستقیم نمی‌توان به تأثیرات آن بر ساختار، آگاهی، اعتقادات، مناسبات اجتماعی و هویت اجتماعی پی برد، چرا که اساساً رابطه میان متن و ساختارهای اجتماعی غیرمستقیم است.

«این رابطه بیش از هر چیز توسط گفتمان که متن خودبخشی از آن است برقرار می‌شود، چرا که ارزش ویژگیهای متنی تنها با واقع شدن در تعامل اجتماعی جنبه واقعی می‌یابد و از نظر اجتماعی نیز عملی می‌شود. در اینجاست که متون براساس پیش‌فرضهای مبتنی بر عقل سلیم (بخشی از دانش زمینه ای) که به ویژگیهای متنی ارزش می‌دهند، تولید و تفسیر می‌شوند. این مرحله دوم کار ما یعنی تفسیر خواهد بود.» (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۱۴). فرکلاف تفسیر متن را در دو مرحله تفسیر متن و تفسیر زمینه متن پی می‌گیرد.

۳. **تبیین:** «هدف مرحله تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است؛ تبیین، گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند؛ همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چگونه می‌توانند تأثیراتی باز تولیدی بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند. دانش زمینه‌ای واسطه تعیین اجتماعی و این تأثیرات است؛ به این معنا که ساختارهای اجتماعی به دانش

¹ power in language

² power behind language

زمینه‌ای شکل می‌دهند. و این یکی شکل دهنده گفتمان‌هاست و گفتمانها دانش زمینه‌ای را حفظ می‌کنند یا آن را تغییر می‌دهند و این دومی خود حافظ یا تغییر دهنده ساختارهاست. نظر به جهت گیری موجود در این کتاب، منظور از ساختارهای اجتماعی، مناسبات قدرت است و هدف از فرایندها و اعمال اجتماعی، فرایندها و اعمال مربوط به مبارزه اجتماعی است. بنابراین، تبیین عبارت است از دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت. فرکلاف در مورد تبیین متن سه پرسش را مطرح می‌کند:

۱. «عوامل اجتماعی: چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی در شکل دادن این گفتمان موثر است؟»

۲. ایدئولوژی‌ها: چه عناصری از دانش زمینه‌ای که مورد استفاده واقع شده‌اند دارای خصوصیت ایدئولوژیک هستند؟

۳. تاثیرات: جایگاه این گفتمان در مبارزات سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی چیست؟ آیا این مبارزات علنی‌اند یا مخفی؟ آیا گفتمان یاد شده نسبت به دانش زمینه‌ای هنجاری است یا خلاق؟ آیا در خدمت حفظ روابط موجود قدرت است یا در جهت دگرگون ساختن آن عمل می‌کند؟» (فرکلاف، ۱۳۸۷: ۲۵۰)

با توجه به اینکه چارچوب روش شناختی این پژوهش یعنی تحلیل انتقادی گفتمان یک روش کیفی - اکتشافی است، روش نمونه گیری نیز در اینجا بر مبنای روش «نمونه گیری نظری» خواهد بود.

«نمونه گیری نظری عبارت است از فرایند گردآوری داده‌ها برای نظریه پردازی، تحلیلگر از این طریق به طور همزمان داده‌هایش را گردآوری، کدگذاری و تحلیل می‌کند و تصمیم می‌گیرد چه داده‌هایی را در مرحله بعدی گردآوری، و آنها را کجا پیدا کند، تا بدین وسیله نظریه اش را در حین شکل گیری اش تدوین کند. نظریه در حال تدوین فرایند گردآوری داده‌ها را کنترل می‌کند.» (فلیک، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

«تصمیم گیری درباره روش نمونه گیری نیز در یکی از این دو سطح انجام می‌گیرد: در سطح گروه‌هایی که قرار است با یکدیگر مقایسه شوند، یا مستقیماً در سطح اشخاص معین. در هر دو حالت، نمونه گیری از افراد، گروهها، یا میدانهای معین مبتنی بر معیارهای معمول روش‌های آماری نمونه گیری نیست. نمایان بودن نمونه با روش تصادفی یا سهمیه بندی تضمین نمی‌شود. بلکه شما افراد، گروهها و جز اینها را براساس میزان روشنایی بخشی (احتمالی شان) برای نظریه‌ای که تا آن لحظه تدوین شده است، انتخاب می‌کنید. تصمیمهای مربوط به نمونه گیری، آن دسته از اطلاعات را هدف می‌گیرند که در پرتو اطلاعاتی که قبلاً مورد استفاده قرار گرفته و دانشی که از آنها استخراج

شده است، ظاهراً بیشترین آگاهی بخشی را به همراه دارند. سؤال اصلی در گزینش داده‌ها عبارت است از: «در مرحلهٔ بعدی باید به سراغ کدام گروه یا خرده گروه رفت؟ و در راه تحقق کدام هدف نظری بی نهایت امکان برای مقایسه‌ای چندتایی وجود دارد، بنابراین گروهها باید براساس معیارهای نظری انتخاب شوند (فلیک، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

«سؤال دوم که به اندازه سؤال اول حیاتی است، این است که چه وقت از انتخاب موارد بیشتر دست برداریم؟ گلیرز و اشتراوس معیار «اشباع نظری» (یک مقوله یا جز آن) را پیشنهاد می‌کنند: اشباع نظری مقوله مبنای داوری دربارهٔ زمان توقف نمونه گیری از گروههای مختلف مربوط به آن مقوله است. نمونه گیری و افزودن بر اطلاعات هنگامی پایان می‌یابد که «اشباع نظری» یک مقوله یا گروهی از موردها حاصل شود (یعنی دیگر چیز جدیدی به دست نیابد» (همان: ۱۳۹).

در گردآوری داده‌های این پژوهش، در بخش‌هایی که به تحلیل درون متنی پرداخته‌ایم. بحث را با تحلیل متون و گفتارهای عمدهٔ سیاسی که در روزنامه‌های دوره مورد بررسی مشخص شده‌اند، آغاز کرده‌ایم و در ادامه با تکیه بر متن‌های دیگر، مقولات و مؤلفه‌های استخراج شده از متن نخست را با توجه به نمونه‌های مغایر در تحلیل بینامتنی و به کمک متون و گفتارهای عمده سیاسی گفتمان رقیب پرورش داده‌ایم.

تحلیل متون تا جایی انجام گرفته است که به مرحله «اشباع نظری»^۱ دست یافته‌ایم. در این پژوهش با تکیه بر رویکرد روش شناختی فرکلاف گفتارهای سیاسی و مطبوعاتی و سخنرانی‌های عمده و مهم دو رئیس جمهور اخیر ایران، و در صورت لزوم نوشته‌ها و گفته‌های دیگر شخصیت‌های دینی و حکومتی دوران مورد نظر این پژوهش را رخدادی ارتباطی در نظر گرفته‌ایم، «به عبارتی دیگر، علاوه بر توجه به صورت زبانی این متون و اطلاعاتی که منتقل می‌کنند، به این نکته نیز پرداخته‌ایم که چه کسی، چگونه، چرا و چه وقت چنان متنی را صورت بندی کرده است» (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۴: ۳۶).

مراحل سه گانه توصیف، تفسیر و تبیین در این روش به ترتیب با سه سطح تحلیل درون متنی، بینامتنی و بیرون متنی ملازمت دارند. هر یک از این سطوح نیز دارای روشهای خاص خود هستند. با چنین رویکردی است که می‌توان تعامل میان متن و بیرون متن، یا به تعبیر فرکلاف دو وجه قدرت در زبان و قدرت بیرون از زبان را نشان داد.

۱. اشباع نظری: منظور از دستیابی به اشباع نظری، به تعبیر استراس و کوربین (۱۹۹۸) این است که پژوهشگر گردآوری داده‌ها را تا جایی ادامه دهد که در باید دیگر داده‌های موجود مشتمل بر اطلاعاتی تکراری‌اند و نمی‌توانند مقوله‌ای جدید بر مقولات بر ساخته یفزایند. (Strauss & Corbin)

یافته‌ها

در این پژوهش بر آن شدیم تا عاملیت انسانی و تحولات معنایی آن در گفتمان انقلاب اسلامی ایران را (با تأکید بر دوره تاریخی خرداد ۷۶ تا خرداد ۸۹) مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. اما برای این کار لازم بود کمی به عقب برگردیم و به ریشه‌ها و زمینه‌های پیدایش گفتمان کلان انقلاب اسلامی و سپس به چگونگی فرایند هژمونیک شدن آن در عرصه سیاسی و تحولات درونی آن بپردازیم. در این قسمت با ارائه تحلیل متنی در سطح کلان سعی کردیم به تحلیل کلی تحولات گفتمان انقلاب اسلامی بپردازیم و در آن چگونگی هژمونیک شدن گفتمان اسلام گرا در انقلاب اسلامی را تحلیل کردیم. در اینجا بود که به نظریه کلان نگر و موسی چون نظریه لاکلاوموف به خصوص بر نظریه «برجسته سازی و حاشیه رانی» او برای تکمیل کار نیازمند شدیم. این بخش اگر چه به لحاظ زمانی سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۶ را در برمی گیرد، به نوعی مقدمات کار تحلیل متنی در سطح خرد را فراهم می‌سازد.

در اینجا موضوع عاملیت انسانی را در پرتو دو افق تاریخی در نظر می‌گیریم. افق اول به دوران قبل از اصلاحات (سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۶) و افق دوم به دوران اصلاحات و پس از اصلاحات یعنی سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۹ مربوط می‌شود. البته این تقسیم بندی کلی است و به همین جا ختم نمی‌شود. تقسیم بندی‌ها و به تبع آن افق‌های دیگری در دل آنها جای می‌گیرد که در بررسی و تحلیل هر دوره آمده است. در تحلیل این افق‌هاست که به تیپولوژی سوژه مطلوب هر افق دست می‌یابیم. این کار با استفاده از روش تحلیل متنی فرکلاف که درباره آن قبلاً گفتیم انجام گرفت.

متون مورد تحلیل برگرفته از روزنامه‌های شاخص و وابسته به محافظه کاران و اصلاح طلبان این دوره مانند روزنامه‌های رسالت و سلام خواهد بود. ولی از آنجایی که روزنامه‌های مرتبط با اصلاح طلبان مرتباً توقیف شده‌اند، نمی‌توان تا پایان از یک روزنامه ثابت استفاده کرد. از این رو، برای استفاده از متون روزنامه‌های مربوط به این جناح، علاوه بر سلام به روزنامه‌های دیگری از جمله شرق و اعتماد ملی هم نیازمند شدیم. سعی بر این بوده که متون عمده و تأثیرگذار و گفتمان ساز بزنگاه‌های سیاسی و نقاط عطف تحولات با تأکید بر گفتارهای سیاسی- اجتماعی سران و شخصیت‌های رسمی این دو جناح به خصوص دو رئیس جمهور اخیر ایران مورد تحلیل قرار گیرند. ملاک اصلی در انتخاب این متون بیشتر عاملیت سوژه در پرتو بررسی و تحلیل طلوع و افول گفتمان‌های مندرج در گفتمان کلان انقلاب اسلامی است.

تحولات گفتمان‌هایی که دائماً صورت بندی می‌شوند، عاملیت سوژه را نیز دستخوش تغییر و ناپایداری می‌کنند. هر چند این رابطه دو سویه‌ای است که می‌تواند عاملیت سوژه را در مسیر ایجاد و بروز و ظهور گفتمان جدید و تأثیرگذاری بر گفتمان‌های جاری قرار دهد. این بررسی و تحلیل، خود

متضمن نوعی مقایسه درونی و پویاست که به شکلی در پرتو لغزش افق‌ها در فرایند تحولات گفتمانی (طلوع گفتمان - هژمونیک شدن گفتمان - افول و فرایند به پرسش کشیدن آن و در نهایت پیدایش گفتمان جایگزین و ...) قابل درک است.

اما برای درک و دریافت هر چه بهتر یافته‌های پژوهش، تقسیم بندی تاریخی را که عیناً در ابتدای بخش دوم پژوهش آمده است قبل از نتیجه گیری این مقاله آورده‌ایم، تا علاوه بر داشتن یک دید کلی از کل دوران مورد پژوهش، بتوانیم تحولات معنایی عاملیت سوژه مطلوب هر دوران را با توجه به ظهور و افول گفتمان‌های مندرج در آن دوران دریابیم. همچنان که گفتیم، داشتن درکی از عاملیت سوژه مطلوب افق اول انقلاب را با تحلیل کلی و کلان نگر بر اساس نظریه لاکلاوموف به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به تحلیل اصلی در سطح خرد لازم و ضروری دانستیم. مختصراً می‌توان گفت که بر این اساس متون را در سه مقطع حساس این دوره مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم: دوره اول را می‌توان دوران حضور و اهمیت شخصیت کاریزماتیک امام خمینی دانست که بیانگر گفتمان انحصاری و ویژه این دوران است. گفتارهای عمده سیاسی ایشان کانون گفتارهای سیاسی اوایل انقلاب را تشکیل می‌داده و مورد توجه همگان بوده است. دوره دوم را می‌توان به گفتمان جنگ و متون این دوره اختصاص داد که تحولی اساسی در گفتار سیاسی ایجاد کرد و منجر به تحولات معنایی در عاملیت سوژه این دوران شد. دوره سوم را می‌توان تحولات پس از جنگ و آغاز سازندگی و آبادانی کشور به حساب آورد که از آن تحت عنوان گفتمان دوران سازندگی یاد می‌کنیم. همه این متون بر اساس روش تحلیلی متنی لاکلاوموف به دلیل نظریه کلان نگر و موسع اش در تبیین مسائل سیاسی - اجتماعی و با تأکید بر نظریه برجسته سازی و حاشیه رانی که شرح آن قبلاً آمد، مورد تحلیل قرار گرفتند.

اما در بخش اصلی تحلیل‌ها که مورد تأکید این پژوهش نیز هست، موضوع عاملیت انسانی و تحولات معنایی آن را در افق دوم گفتمان انقلاب اسلامی ایران بررسی و تحلیل کردیم.

بر این اساس به گردآوری داده‌ها پرداختیم، دوره‌هایی را برای تحلیل انتخاب کردیم و متونی را متناسب با آن دوران برگزیدیم. متون مورد تحلیل خود را در بخش تحلیل متن بر اساس همین روش در دو سطح تحلیل درون متنی و تحلیل بینامتنی تجزیه و تحلیل کردیم. با فرض قبول تعارض و رقابت در برخورد گفتمانها به تحلیل فضای گفتمانی رقیب نیز پرداختیم. در بخش تحلیل برون متنی، ضمن تشریح بستر تاریخی، به اختصار عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را توصیف نمودیم. تحلیل‌های دو سطح درون متنی و بینامتنی را لازم بود تا جایی پیش ببریم که به اشباع نظری برسیم، یعنی جایی که دریابیم داده‌های موجود مشتمل بر اطلاعات تکراری‌اند و نمی‌توانند مقوله‌ای جدید بر مقوله‌های بر ساخته بیافزایند. برای تحلیل‌های درون متنی و بینا متنی به روش‌های تحلیل انتقادی گفتمان در دو سطح توصیف و تفسیر تکیه کردیم و در پایان هر تحلیل به مؤلفه‌های

عمده‌ای در صورت بندی متون برخورداریم که در خصوص موضوع پژوهش در نهایت تیپولوژی محقق شده هر دوران را آشکار می‌نمود. داده‌ها به صورت اکتشافی استخراج و مقوله بندی شدند. در این خصوص می‌توان به «خودی»ها و «دیگری»های بازنمایی شده در هر متن با تکیه بر راهبرد غیریت سازی اشاره کرد.

اما در هر دوره می‌بایست علاوه بر تحلیل متون گفتمان هژمونیک به تحلیل متون گفتمان رقیب نیز پردازیم، به صورتی که بتوان با توجه به «دیگری»های بازنمایی شده در متون اصلی در تحلیل درون متنی به انتخاب متون در تحلیل بینامتنی دست زد. اما متعاقب متون مرجع و پس از صورت بندی مؤلفه‌ها، برای درک بیشتر فضای گفتمان مورد بررسی و گفتمان رقیب متن‌ها و پاره متن‌های دیگری را آوردیم که البته برخی از آنها نیز به دلیل اهمیت گفتمانی، مورد تحلیل بیشتر واقع شدند. در نهایت می‌توان دوره‌های مورد بررسی و عاملیت سوژه مطلوب هر دوره را با درج عاملیت سوژه مطلوب گفتمان رقیب در همان دوره به شکل زیر آورد:

دوران اصلاحات

ظهور گفتمان اصلاحات

تحلیل درون متنی: روزنامه سلام ← عاملیت سوژه آزادی خواه انسان مدار

تحلیل بینامتنی: روزنامه رسالت ← عاملیت سوژه دین مدار آزادی گریز

افول اصلاحات

تحلیل درون متنی: روزنامه رسالت ← عاملیت سوژه ولایت مدار قانون گریز

تحلیل بینامتنی: روزنامه سلام و شرق ← عاملیت سوژه قانون گرای استبداد گریز

دوران پس از اصلاحات

ظهور گفتمان عدالت محور

تحلیل درون متنی: روزنامه رسالت ← عاملیت سوژه عدالت طلب مذهب مدار

تحلیل بینامتنی: روزنامه شرق ← عاملیت سوژه دموکراسی خواه نقدگرا

افول گفتمان عدالت محور

تحلیل درون متنی: روزنامه اعتماد ملی ← عاملیت سوژه حق مدار معترض

تحلیل بینامتنی: روزنامه رسالت ← عاملیت سوژه تکلیف مدار آزادی گریز

دوره استقرار گفتمان عدالت محور

تحلیل عاملیت سوژه دوران استقرار گفتمان عدالت محور

روزنامه رسالت ← عاملیت سوژه منفعل ولایت مدار

روزنامه اعتماد ملی و شرق ← عاملیت سوژه مقاوم استبداد ستیز

بعد از این دو سطح تحلیلی، در قالب تحلیل برون متنی به اختصار به زمینه‌ها و شرایط اجتماعی در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همان دورانی پرداختیم که متن یا متون مورد تحلیل هم در آن شرایط و زمینه‌ها تولید شده‌اند.

زمینه‌ها و پیوندها:

ریشه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی

پیدایش گفتمان انقلاب (مباحث نظری)

فصل
پنجم

دوران قبل از اصلاحات

«پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷»

۵۸-۱۳۵۷: منازعات پس از پیروزی تا ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، حذف سکولارها و ...

۶۸-۱۳۵۹: تثبیت اولیه گفتمان انقلاب (وقوع جنگ و حضور شخصیت کارزماتیک رهبری انقلاب و ...) عاملیت سوژه (۱)

تیپولوژی سوژه افق اول انقلاب ترکیب و همپوشانی عاملیت سوژه (۲ و ۱)

۷۴-۱۳۶۹: تثبیت ثانویه گفتمان انقلاب (پایان جنگ، شروع دوران سازندگی و ...) عاملیت سوژه (۲)

...۱۳۷۴: فرایند به پرسش کشیده شدن گفتمان مسلط انقلابی و زمینه‌های ظهور گفتمان جایگزین عاملیت سوژه و گفتمان انقلاب اسلامی ایران (افق اول)

فصل
ششم

گفتمان انقلاب اسلامی

«دوران اصلاحات» - «ورود به تحلیل متن»

۷۸-۱۳۷۵: ظهور گفتمان کارناوال اصلاحات (توسعه سیاسی، تکنرگرای و گفتمان دموکراسی خواه و قانون گرا و ...)

تیپولوژی سوژه در دوران اصلاحات

۸۳-۱۳۷۸: فرایند به پرسش کشیده شدن گفتمان اصلاحات و زمینه‌های ظهور گفتمان جایگزین عاملیت سوژه و گفتمان انقلاب اسلامی ایران (افق دوم، گفتمان اصلاحات)

«دوران پس اصلاحات»

فصل
هفتم

دوران اصلاحات و پس از آن

۸۸-۱۳۸۴: تلاش برای تثبیت گفتمان جایگزین (گفتمان عدالت محوری، نومهودیت گرایی و ...) عاملیت سوژه (۱)

تیپولوژی سوژه در دوران پس از اصلاحات ترکیب و همپوشانی عاملیت

سوژه (۲ و ۱)

۸۹-۱۳۸۸: فرایند به پرسش کشیده شدن گفتمان مسلط و زمینه‌های ظهور گفتمان جایگزین

...-۱۳۸۹: تلاش برای تثبیت گفتمان باز تولید کننده، ایجاد فضای استعاری با استفاده از گفتمانهای گذشته و استقرار هژمونی گفتمان عدالت محور عاملیت سوژه (۲)

عاملیت سوژه و گفتمان انقلاب اسلامی ایران (افق دوم، گفتمان پس از اصلاحات)

نتیجه گیری

تا اینجا به این نکته مهم دست یافتیم که «عاملیت انسانی» امری است متلون و متکثر؛ چرا که نگرش و رویکرد به انسان در یک فضای گفتمانی به تکرار این معنا می‌انجامد. لذا دریافتیم که نه با «عاملیت» که «با عاملیت»ها روبرویم، هر گفتمان در این پژوهش با مؤلفه‌های صورت بندی شده خود در قالب دوره‌های مختلف به تحولات معنایی سوژه انسانی دست یافت. این ره آورد با تکیه بر تبیین نظری عاملیت سوژه بر مبنای نظریه‌های مطرح در بخش نظری پژوهش حاصل آمد. در آن تحلیل‌ها دریافتیم که صورت بندی تیپولوژی سوژه امری است گفتمانی و واکنشی به فضای گفتمانی رقیب یا گفتمان در رأس قدرت است. با تبیین شرایط و زمینه‌های اجتماعی - سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تولید کننده گفتمان، صورت بندی نهایی سوژه هر گفتمان در دوران ظهور و افول آن واکنشی است به شرایط یاد شده که البته ممکن است غلبه یکی از شرایط یا بحران‌ها بر یکی از شرایط فوق سهم بیشتری در این صورت بندی بیابد. به همین سان ممکن است یک صورت بندی نهایی عاملیت سوژه در دوره‌ای از گفتمان خاص در واکنش به بحران اقتصادی پیش آمده باشد و در گفتمان دیگر این صورت بندی در واکنش به بحرانی سیاسی اتخاذ شود.

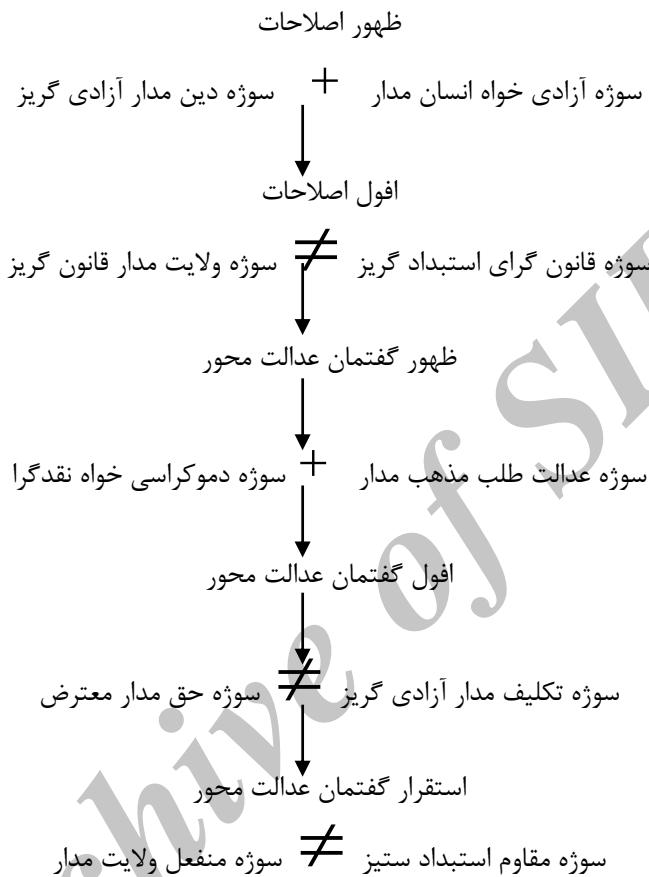
به همین ترتیب است که مثلاً در این پژوهش، گفتمانی در یک دوره خاص، تیپولوژی سوژه مطلوب خود را در صورت بندی نهایی در واکنش به صورت بندی نهایی گفتمان رقیب، استبداد گریز و قانون گرا می‌خواهد. در حالی که همین گفتمان در دوره دیگری در واکنش به رفتار و کردار گفتمان رقیب مثلاً در یک بحران سیاسی شدید، سوژه خود را در گفتمان مقاومت قرار می‌دهد و طبق مؤلفه‌های آن گفتمان، تیپولوژی نهایی سوژه را در عاملیت «سوژه مقاوم استبداد ستیز» صورت بندی می‌کند.

و به همین سیاق تعریف او از «انسان» یا «مردم» در هر دوره باتوجه به پارامترهای مختلف تاثیر گذار درون گفتمانی و برون گفتمانی متفاوت است. تعریف «خودی»ها و «دیگری»ها و کارکردهای گفتمانی آنها نیز از این امر مستثنی نیستند و مثلاً دائماً از منظر عاملیت / ساختار در این پژوهش

این کنش و واکنش‌ها حتی در درون خود گفتمانها نیز وجود دارد و دائماً در معرض تغییر و تحول و صورت بندی جدیدند. و این سیورورت در یک منظومه زبانی و ذهنی و معنایی مندرج در یک گفتمان میسر است.

در تبیین نهایی با درج نکاتی در مورد تلون و تکثر معنایی سوژه و عاملیت او، و واکنشی بودن این معانی بر ساخته فهمیدیم که در برابر عامل یا عواملی چون مسائل اقتصادی و سیاسی و ...، معنای دال یا دال‌های مشترکی چون «ملت» و «مردم» نیز در صورتبندی گفتمانی هر دوره تغییر می‌یافت. پس از تبیین نظری عاملیت سوژه و تحولات معنایی آن در دوره‌های مختلف مندرج در گفتمان انقلاب اسلامی ایران که با تاکید بر دوره تاریخی خرداد ۷۶ تا خرداد ۸۹ انجام گرفت، همچنان که قبلاً هم گفتیم نوبت به جمع بندی و تبیین تطبیقی تیپولوژی سوژه هر دوره با نظیر آن در گفتمان رقیب در دو مقطع زمانی ظهور و افول هر گفتمان می‌رسد و همچنان که گفتیم، هر گفتمان با افول خود طلوع گفتمان جدیدی را ندا خواهد داد. این تبیین در پایان انواعی از تیپولوژی سوژه مطلوب دوران مورد بررسی را در قالب افق گفتمانی هر دوره به ما نشان داده است. عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از: سوژه آزادی خواه انسان مدار، سوژه قانون گرای استبداد گریز، سوژه عدالت طلب مذهب مدار، سوژه تکلیف مدار آزادی گریز و سوژه مقاوم استبداد ستیز. اما در پایان «افول گفتمان عدالت محور»، زمینه‌های ظهور گفتمانی جدید اما در دل همان گفتمان به واسطه شرایط خاص تاریخی ایجاد شد که از آن به دوره کوتاه استقرار «گفتمان عدالت محور» یاد کردیم و گویی در آن به واسطه یک نظام استعماری و بازتولید کننده کوشش بر «استقرار گفتمان عدالت محور» و صورت بندی سوژه نهایی تلاش می‌شود. اما از طرفی گفتمان رقیب نیز در این زمینه به دنبال هم‌مونیک نمودن قرائت خود از تیپولوژی سوژه نهایی است و فضای خفیف «تعامل و گریز» دوره‌های قبل را به فضای شدید «تقابل و ستیز» در این دوره بدل نموده و باعث ایجاد گفتمان مقاومت شده که در طول دوره‌ها کمتر به آن برخوردیم. تیپولوژی سوژه مطلوب همه دوره‌ها با سوژه مندرج در گفتمان رقیب در نمودار پایانی به صورت خلاصه آمده است. این نمودار امکان تبیین مقایسه‌ای و درک فضای گفتمانی هر دوره را با درج فضای گفتمانی رقیب در هر دوره و نوع تعامل یا تقابل آنها را فراهم می‌سازد.

چنانچه در نمودار آمده است، در همه دوره‌ها به ترتیب در دو مقطع زمانی طلوع و افول گفتمانی، تیپولوژی نهایی سوژه مطلوب مشخص و در تعامل یا تقابل آن، تیپولوژی سوژه گفتمان رقیب درج شده است.



نمودار تطبیقی سوژه مطلوب و تحولات معنایی آن در کل دوران مورد بررسی

همچنان که ملاحظه می‌شود، در این روش سوژه همواره تأثیرپذیر نیست، بلکه می‌تواند بر ساختار و گفتمان‌ها نیز اثر بگذارد یا در مقابل آن ساختارهای گفتمانی مقاومت کند و به دنبال تغییر وضع موجود باشد و گفتمان جدیدی را تحت عنوان گفتمان مقاومت ایجاد نماید.

پیشنهادها

۱. به رغم اهمیتی که تحقیقات کیفی به طور کلی در ارتقای سطح آگاهی و شناختی جامعه دارند و نتایج آنها مستقیماً بر کیفیت و بهبود زندگی افراد جامعه مؤثرند، متأسفانه این نکته مهم همواره مغفول مانده است. لذا توصیه می‌شود برای جلوگیری از این بی‌توجهی به سرعت بر اجرای چنین تحقیقاتی تأکید و برای جبران مافات تدابیری اندیشیده شود.

۲. اما در مورد روش پژوهش حاضر نیز که همان روش تحلیل انتقادی گفتمان و یک روش کیفی- اکتشافی است باید گفت که روشی نسبتاً نوین است. در ایران نیز به دلیل عدم آشنایی با این روش کمتر به آن پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد جا دارد محققان و دانشجویان ارجمند با توجه به نوپایی و پویایی این روش در تحقیقات اجتماعی-سیاسی و همچنین تنوع در رویکردها و کاربردها و همچنین ابزارهای تحلیلی که این روش در اختیار محقق قرار می‌دهد و نتایجی که با اجرای این روش در پژوهشها حاصل می‌آید به آن اهتمام ورزند. بنابراین لازم است که این روش ابتدا در محافل دانشگاهی به محققان علاقه مند و دانشجویان، شناسانده و آموزش داده شود تا زمینه اجرای پژوهشهای از این دست و با این روش با توجه به نیازهای جامعه امروز فراهم آید.

۳. پژوهش حاضر در حقیقت به کمک ابزار تحلیل متون، تیپولوژی سوژه ی مطلوب گفتمان کلان انقلاب اسلامی و خرده گفتمان‌های مندرج در آن را طی دوره‌های تعیین شده ارائه کرده و هرگز به دنبال معرفی و شناساندن سوژه نهایی هر گفتمان نبوده و نیست؛ چرا که این امر مستلزم استفاده از ابزارهای دیگری از جمله مصاحبه با خود سوژه‌های مطرح در هر یک از این گفتمان‌ها و دوره‌های تاریخی مورد تأکید پژوهش است. که خود می‌تواند به مثابه زمینه‌ای مقدماتی برای پژوهش در کشف و تبیین سوژه نهایی و قطعی هر دوران باشد و موضوع رساله یا رساله‌های مستقل دیگر را برای سایر محققان دیگر فراهم آورد. بدین وسیله اجرای آن به محققان علاقه مند پیشنهاد می‌شود.

منابع فارسی

- خالقی، آ. (۱۳۸۲). قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی - سیاسی معاصر، تهران: نشر گام نو.
- سلطانی، آ. (۱۳۸۷). قدرت گفتمان و زبان، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- صدیقی، ب. (۱۳۸۷). ناسیونالیسم ایرانی: تبیین جامعه شناختی تحولات اندیشه ناسیونالیستی نزد روشنفکران ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی. رساله دکتری، رشته جامعه شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
- غلامرضا کاشی، م ج. (۱۳۷۹). جادوی گفتار، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی آینده پویان فرهنگی
- غلامرضا کاشی، م ج. (۱۳۸۴). نظم و روند تحول گفتار دموکراسی در ایران، چاپ اول، تهران: نشر گام نو
- فرکلاف، ن. (۱۳۸۷). تحلیل انتقادی گفتمان، چاپ دوم، ترجمه فاطمه شایسته پیران ... و [دیگران]، تهران: دفتر مطالعات توسعه رسانه‌ها.
- فلیک، آ. (۱۳۸۸). درآمدی بر تحقیق کیفی، چاپ دوم، ترجمه‌های جلیلی، تهران: نشر نی.
- یارمحمدی، ل. (۱۳۸۵). ارتباط از منظر گفتمان شناسی انتقادی، چاپ اول، تهران: نشر هرمس.
- یارمحمدی، ل. (۱۳۸۳). گفتمان شناسی رایج و انتقادی، چاپ اول، تهران: نشر هرمس

منابع انگلیسی

- Torfing, J., (1999). *New Theories of discourse: laclau, mouffe, zizek.* Oxford: Black well.
- Strauss, A., & Corbin, J., (1998). *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory.* Thousand oaks, CA: sage Publications, 2nd ed